اجتهاد در برابر نص!

بحث و کنکاش دربارهٔ «**قوانین اجتماعی اسلام**» با در نظر گرفتن تحوّلات گوناگونی که پیاپی در دنیا رخ می‌دهد برای مسلمانان از اهمّیّت ویژه‌ای برخوردار است. می‌دانیم که فقه گرانبار اسلامی برخلاف تعلیم پاره‌ای از أدیان به حقوق **فردی** و **اجتماعیِ** انسان ـ هر دو ـ پرداخته است. این فقه ارزشمند که در صورت گسترده‌اش آراء همهٔ فقهای صاحبنظر و همهٔ مذاهب مشهور اسلامی را در بر می‌گیرد، آن اندازه تجربه دارد که در کشاکش حوادث و مستحدثات امور، همچنان به اظهار نظر پردازد و راه رفع مشکلات اجتماعی را نشان دهد. به ویژه که قواعد گره‌گشایی همچون قاعدهٔ **نَفی عُسر و حَرَج و لاضَرَر و میسور و تغییر حکم با تحوّل موضوع** و دهها قاعدهٔ مشکل زدای دیگر در اسلام تشریع شده که فقه را از تحجّر و جمود دور می‌سازد و آن را پویا و زنده نگاه می‌دارد. این فقه فراگیر، درطول چهارده قرن بارها به آزمون رفته و سربلند بیرون آمده است. در تمام دورهٔ **خلفای راشدین** و عصر **اُمَویان** و **عَبّاسیان** با آن‌همه وسعت متصرّفاتشان، سرزمین‌ها را اداره نموده و به مشکلات عمومی پاسخ داده است. در دورهٔ **عثمانی** همچنان کارایی خود را نشان داده و اقوامی را که به لحاظ محیط جغرافیایی و رویدادهای تاریخی و عادات اجتماعی متفاوت بوده‌اند، نظم و سامان بخشیده است. بخش مهم و چشمگیری از حقوق مدنی ایران پس از **انقلاب مشروطیّت** از فقه اسلامی برگرفته شد و امروز نیز مشکلات حقوقی ما را همین فقه پُر سابقه می‌تواند حلّ و رفع کند مشروط برآنکه به مطالعه در یک مذهب بسنده نکنیم و آراء همهٔ فِرَقِ اسلامی را بسنجیم و هر کدام را که به پیام **عدالت گستر قرآن** نزدیکتر یافتیم، بپذیریم. البتّه برای دستیابی بدین هدف باید تا راه «**آزاد اندیشی**» را در استنباط احکام پیش گیریم و نگرش تک بُعدی و تعصّب و تقلید را به کلّی ترک گوییم و آراء خشن و ناصوابی را که با روح **تساهل** و **ملاطفت** اسلام نمی‌سازد به میان نیاوریم. مهم آن است که اسلام شناس روزگار ما با رعایت آنچه گذشت، در عین حفظ مبانی و عدم مخالفت با نصوص قطعی و با بهره گیری از قواعد چاره‌ساز فقهی، موانع پیشرفت را شناسایی و نفی کند و راه ترقّی جامعهٔ مسلمین را بنماید، نه آنکه تحت تأثیر هجوم افکار غربی قرار گیرد و به دستاویز «**عقل گرایی محض**» به انکار مسلّمات دین و نصوص قرآن کریم پردازد و سرانجام، فرضیّهٔ خام **نسخ** قوانین اجتماعی اسلام را به میان آورَد**!** نگرش و داوری کسی که ادّعا دارد بر مسند **فقاهت** تکیه زده و به نام اسلام فتوی می‌دهد البتّه با آنکس که پایبند به «**وحی و نبوّت**» نیست، یکسان نخواهد بود بنابراین هرگز از او انتظار نمی‌رود که به بهانهٔ اینکه **عرف امروز** با فلان حکم اسلامی سازگاری ندارد، به نسخ احکام شریعت فتوی دهد**!** از چنین کسی باید پرسید شما اگر **عرف** یا **عقل** را در شناخت حقایق نظری و احکام عملی **کافی** می‌دانستید

اساساً چه لزومی داشت که **وحی و نبوّت** را بپذیرید؟ و اکنون که پذیرای وحی شده‌اید چگونه به خود حقّ می‌دهید دستاورد نبوّت را به بهانهٔ اینکه با عرف یا عقلتان نمی‌سازد، **منسوخ** شمارید؟!

به عبارت دیگر: کسی که در حرکت فرد و جامعه به سوی کمال، پیروی از **أنبیاء** (علیهم السّلام) را برخود لازم می‌شمارد، ناگزیر عقل و عرف را در پیمودن راه کمال **کافی** نمی‌داند. پس دیگر چه جای «**وحی گریزی**» برای وی باقی می‌ماند و چرا باید از نسخ قوانین دین دم زند؟!

این دسته نه تنها از دیدگاه «**برون دینی**» یا کلامی مشکل دارند بلکه از منظر «**درون دینی**» و نصوص شرعی نیز با دشواری‌های سنگینی روبرو هستند. به عنوان نمونه:

قرآن کریم در وصف خود می‌فرماید:

«لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦ.» (٤١ = فُصِّلَت/٤٢)

یعنی: «باطل از فراروی قرآن و از پشت سرش (در آینده) بدان راه نمی‌یابد.»

ولی آنان حکم إبطال قوانین اجتماعی قرآن را صادر کرده‌اند زیرا که اجرای آنها را در این روزگار نادرست و زیانبار می‌پندارند! ایشان در حقیقت ادّعا دارند که مقرّرات تازهٔ حقوق بشر، ناسخ احکام اجتماعی در کتاب خدا است و باید آنها را به قوانین مترقّی امروز تبدیل کرد! با آنکه نسخ احکام دین و تبدیل آنها حتّی در اختیار **پیامبر گرامی اسلام** (صلّی الله علیه وآله وسلّم) هم نبوده است، چه رسد به تدوین کنندگان حقوق بشر! چنانکه در نصّ صریح قرآن می‌خوانیم:

«قُلۡ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلۡقَآيِٕ نَفۡسِيٓۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ.» (١٠ = یونس١٥) یعنی: «بگو مرا نسزد که قرآن را از پیش خود تبدیل کنم؛ جُز آنچه به من وحی می‌شود چیزی را پیروی نمی‌کنم.» آنان به نام اسلام و اجتهاد، مسلمانان را به پذیرش قوانین غیراسلامی فرا می‌خوانند در حالی که خداوند سبحانه وتعالی هیچکس را در قانونگذاری شریک خود نکرده است و می‌فرماید:

﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا﴾ (١٨ = الکَهف/٢٦)

اگر در صدر اسلام که مردم هنوز آمادگی کافی برای دریافت قوانین پایدار نداشتند چند حُکم موقّت نازل شد تا جامعهٔ اسلامی را مهیّای احکام پایدار سازد و سپس نسخ گردید، این کار در شأن خداوند بود و بس و ادّعای اینکه ما نیز حقّ داریم احکام اسلام را نسخ کنیم و مقرّرات تازه را جایگزین آنها سازیم! ادّعای «**شرکت در تشریع**» است که قرآن کریم آن را به مشرکان نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَـٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ؟!﴾ (٤٢ = الشُّورى/٢١) يعنى: «آيا ایشان شریکانی دارند که بدون اجازهٔ خداوند، برای آنان قوانین دینی می‌سازند؟!»

تمام تلاش مجتهدان باید معطوف بر آن باشد که احکام شریعت را **به درستی بفهمند** نه آنکه آنها را نسخ و ابطال کنند! اگر قرار باشد که اهل اجتهاد، حکمی از احکام خدا را تغییر دهند باید تا آن دگرگونی در پرتو قواعد و ضوابطی صورت پذیرد که خود دین نشان داده است نه عرف اروپا و امریکا و توابع آن دو!

برخی از احکام اجتماعی که به نظر **نوگرایان**، تند و سخت آمده و بدین بهانه، بحث عرف عمومی و سیرهٔ عقلاء! را مطرح ساخته‌اند، با شرائطی همراه شده است که رعایت آنها، چهرهٔ احکام مزبور را به شکل دیگری نشان می‌دهد. مثلاً «**کیفر زنا**» که به نصّ قرآن مجید در سورهٔ نور صد تازیانه مقرّر شده، مشروط به گواهی چهار مرد عادل است که جزئیّات امر را مشاهده کرده باشند؛ و البتّه افراد عادل و متدیّن به تجسّس از احوال خصوصی اشخاص نمی‌پردازند و به عمل زناکاران با دقّت نمی‌نگرند تا بتوانند از حقیقت واقعه دقیقاً خبر دهند! زیرا این کار، عدالت را از ایشان سلب می‌کند مگر آنکه عامل فحشاء، خود از کار ناپسندش پشیمان شود و بدین امر اعتراف نماید که در این صورت نخستین واکنش **رسول خدا** (ص) روی گرداندن از مجرم بوده است و به اعتراف وی چندان توجّه نمی‌کردند. امیرمؤمنان **علی** عليه السلام رسماً و آشکارا اعلام می‌نمود:

«ما أَقبَحَ بِالرَّجُلِ مِنكُم أن يَأتِيَ بَعضَ هذِهِ الفَواحِشِ فَيَفضَحَ نَفسَهُ عَلى رُؤُوسِ المَلَأِ! أَفَلاتابَ فِي بَيتِهِ؟ فَوَ اللهِ لَتَوبَتُهُ فِي ما بَينَهُ وَ بَينَ اللهِ أفضَلُ مِن إقامَتي عَلَيهِ الحَدَّ.» (الفروع مِنَ الكافي، ج۷، ص۱۸۸)

یعنی: «چقدر قبیح است برای مردی از شما مسلمانان که برخی از این زشتکاری‌ها را مرتکب شود سپس خود را در حضور مردم مفتضح و رسوا سازد! چرا در خانهٔ خود توبه نمی‌کند؟ به خدا سوگند اگر او میان خودش و خدا توبه نماید، این کار بهتر از آن است که من بر او حدّی را اجراء کنم.»

دیگرِ اقسام فحشاء را نیز باید به همین قیاس گرفت و از اینجا به خوبی فهمیده می‌شود که عمدهٔ غرض شارع از وضع کیفر برای این امور آن بوده است که مردم آشکارا مرتکب زشتکاری نشوند (چنانکه امروز در مغرب زمین معمول شده است!) و البتّه فحشاءِ پنهان را نیز شارع اسلام از طریق تشویق به ازدواج و تقویت ایمان و تهذیب نفوس می‌خواهد چاره کند (همانگونه که از سورهٔ شریفهٔ نور در قرآن مجید استفاده می‌شود) نه از راه تجسّس در احوال خصوصی مردم برای اقامهٔ حدّ و تعزیر!

همچنین از جمله احکامی که در قرآن کریم آمده است و به نظر نوگرایان، حکمی تند و سخت جلوه نموده «**قطع دست دزد**» است. این حکم نیز اگر به همراه شرائط ویژه اش در نظر گرفته شود، با چهرهٔ دیگری جلوه گر می‌شود. آیهٔ ۳۸ از سورهٔ مائده در قرآن کریم از کیفر «**سارق**» سخن به میان می-آورد و سارق با **طرّار** (جیب بُر) و **اختلاس کننده** تفاوت دارد. امیر مؤمنان علی ﷺ فرمود: «**لا أقطَعُ فِی الدَّغارَة المُعلِنَة ـ وَ هِیَ الخُلسَة ـ وَ لکِنِّی اُعَزِّرُهُ.**» (الفُروع مِنَ الکافی، ج۷، ص۲۲۵) یعنی: «من در دزدی علنی ـ که همان اختلاس باشد ـ دست کسی را قطع نمی کنم ولی او را تعزیر خواهم کرد.» همچنین آمده: «**لَیسَ عَلَی الطَّرّارِ قَطعٌ.**» یعنی: «دست جیب بُر قطع نمی‌شود.» و نیز «**لَیسَ عَلَی الأجِیرِ وَ لا عَلَی الضَّیفِ قطعٌ.**» (مَن لایَحضُرُهُ الفَقیه، ج٤، ص ٦٥) یعنی: «کارگر و میهمان اگر دزدی کنند، دستشان قطع نمی‌گردد.» این افراد شرعاً مصداق «**سارق**» نیستند. سارق کسی است که از «**حِرز**» یا پناهگاه مطمئن و **مأمَن** دزدی کند. این‌گونه جنایتکاران معمولاً آماده‌اند تا اگر با صاحب مال یا محافظی روبرو شوند، به هر وسیله‌ای که بتوانند او را دفع کنند و از دستش بگریزند، از این رو مهیّای زخم زدن و گاهی قتل هستند و غالباً مسلّح اند. پس خطر آنها تنها از ناحیهٔ ربودن اموال مردم نیست بلکه به لحاظ جانی و گاهی ناموسی نیز برای دیگران خطرناکند. شارع مقدّس اسلام به خاطر آسیب بزرگ مادّی و معنوی که این دسته به جامعه می‌رسانند دربارهٔ آنها سختگیری فرموده و از فرط عنایت به امنیّت مردم و دفاع از ایشان، دستور داده تا دست چنین سارقانی قطع شود. أمّا به حکم رحمت و رأفتی که دارد، همین افراد اگر دستگیر شوند چنانچه پیش از رسیدن به قاضی، توبه کنند و حاضر شوند اموال مسروقه را مستردّ دارند، باز حُکم قطع از ایشان برداشته خواهد شد همان طور که **شافعی** (امام اهل سنّت) از آیهٔ ۳۹ سورهٔ مائده که در پی حدّ سارق آمده حکم مذکور را استنباط کرده است (تفسیر کشّاف زمخشری، ج۱، ص ٦۳۲) و در اخبار امامیّه نیز آمده که امیرمؤمنان **علی** ﷺ دربارهٔ سارق فرمود: «**إذا اُخِذَ وَ قَد اَخَذَ المَتاعَ وَ هُوَ فِی البَیتِ لَم یَخرُج بَعدُ، لَیسَ عَلَیهِ القَطعُ.**» (الفُروع من الکافی، ج۷، ص۲۲٤) یعنی: «چون سارق دستگیر شود درحالی‌که کالا را دزدیده ولی هنوز از خانه بیرون نرفته است در آن صورت دستش قطع نمی-شود.» پس در واقع کسانی مشمول این حکم خواهند شد که همچون گانگسترهای اروپایی و امریکایی، طمّاع و خونریز و خطرناک باشند، نه بیچاره ای که از فرط فقر و گرسنگی، مقداری موادّ غذایی دزدیده است! و لذا در روایت نبوی ﷺ آمده که: «**لاقَطعَ فِی ثَمَرٍ**» (الفُروع من الکافی، ج۷، ص۲۳۱) یعنی «برای دزدیِ میوه، دست کسی قطع نمی‌شود.» و باز در آثار آمده که: «**کانَ أمیرُالمُؤمِنینَ ﷺ لایَقطَعُ السّارِقَ فِی أیّامِ المُجاعة.**» (الفُروع من الکافی، ج۷، ص۲۳۱) یعنی: «**علی** ﷺ در روزگار گرسنگی، حُکم قطع

را اجرا نمی‌نمود.» بنابراین معلوم نیست دلسوزی نوگرایان، برای کیست؟ و چرا به جای آنکه غمخوار مردم مظلوم باشند برای مشتی سارق بی‌باک و گانگستر طمّاع که برای عیّاشی خود، چشم به مال و جان و ناموس دیگران دوخته‌اند، غمخواری می‌کنند و از حقوق بشر دم می‌زنند و به نسخ قانون إلهی فتوی می‌دهند؟!

به علاوه، قوانین کیفری اسلام برای محیطی وضع شده که در آن‌جا مردم قوانین مزبور را قلباً پذیرفته باشند و کسی ادّعا ندارد که اینک آن احکام را مثلاً در اروپا و امریکا باید به مرحلهٔ اجراءگذاشت تا نوگرایان غیرت به خرج دهند و به ایراد و اعتراض پردازند! **علی** ؈ فرمود: «**لایُقامُ عَلی أحَدٍ حَدٌّ بِأرضِ العَدُوِّ.**» (الفُروع من الکافی، ج۷، ص۲۱۸) یعنی: «بر هیچکس در سرزمین دشمن حدّی نباید اجراء شود.» در عین حال باید پرسید: آیا تنها محبوس ساختن این جنایتکاران (چنانکه امروز در کشورهای غربی معمول است) امنیّت جامعه راتضمین می‌کند؟ آیا این افراد پس از بیرون آمدن از زندان با توجّه به تجربه‌های تازه‌ای که از دزدان هم‌بند خود آموخته‌اند، آماده‌تر برای دزدی‌ها و جنایت های بزرگترنمی‌شوند؟ آیا ما باید ساده‌اندیشی کنیم و به بهانهٔ عرف تازه یا حقوق بشر، احکام حکمت آمیز خدا را ترک نماییم و به دنبال تز «نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٍ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٍ» برویم؟ آیا خداوند در کتاب ارجمندش نفرموده است:

﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٍۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ (۲ = البَقَرَه/ ۸۵)

یعنی: «آیا بخشی از کتاب آسمانی را باور دارید و بخش دیگر را انکار می‌کنید؟ پس کیفر کسی از شما که چنین کند جُز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهدبود، و روز رستاخیز آنان را به سخت ترین عذاب بازمی‌برند؛ و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.»

اگر توفیق رفیق شد در مقالهٔ بعد، اعتراضات دیگر نوگرایان را دربارهٔ قوانین اجتماعی اسلام، تعقیب خواهیم کرد.

«وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی».

مصطفی حسینی طباطبائی

آذر ماه ۱۳۸۲ = شوّال ۱٤۲٤